

جلوه‌های عرفان در شعر جامی

محمدعلوی مقدم

این مقاله به مناسبت سمینار بزرگداشت پانصد و هفتاد و پنجمین سالگرد تولد شاعر و نویسنده بزرگ و عارف نام‌آور قرن نهم هجری، نورالدین عبدالرحمن جامی که از تاریخ ۱۸ آبان ۶۸ به مدت ۱۵ روز در شهرهای مسکو - دوشنبه - سمرقند (در کشور شوروی) تشکیل شده بود، تهیه گردید.

به هر حال جامی شاعر قرن نهم هجری است و قرن نهم هجری، در شعر فارسی اهمیت زیاد دارد. در این قرن، مکتب ادبی هرات که در تاریخ تحول شعر فارسی مشهور است، قوت گرفت و در این دوره بود که تغییر سبک از عراقی به هندی پایریزی شد.

بزرگ‌ترین شاعر مبتکر یعنی جامی که می‌توان او را خاتم شعرای بزرگ قدیم دانست، در این دوره به وجود آمد.

رویه‌برفته در قرن نهم سه دسته شاعر داریم.

۱- نخست آنها که به سبک قدیم شعر می‌گفتند و از خود ابتکاری ندارند.

۲- آنها که به سبک قدیم شعر می‌گفتند و بیشتر پیرو سبک عراقی بودند و از خود نیز ابتکاراتی دارند و جامی، نمونه برجسته این دسته است.

۳- شاعرانی که کوشش می‌کردند تا سبک هندی را تقویت کنند، مکتبی و اهلی جزء این دسته هستند.

نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعر و نویسنده نام‌آور قرن نهم هجری است که در واقع خاتم شعرای بزرگ پارسیگو می‌باشد و پس از عهد حافظ، بزرگ‌ترین شاعر شمرده شده است.

تخلص او در شعر «جامی» است، از آن جهت که مولد او شهر جام است و شاید هم از آن جهت که رشحات قلم او از جرعه جام شیخ‌الاسلام احمد جام، سرچشمه گرفته است:

مولدم جام و رشحه قلمم
جرعه جام شیخ‌الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار
به دو معنی تخلص جامی است

در تاریخ ولادت جامی به سال ۸۱۷ هجری بحثی نیست، او خود در قصیده‌ای گفته است:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی
که زد ز مکه به یثرب سادات جلال
زواج قله پرواز گاه عز و قدم
بدین حوض هوان سست کرده‌ام پر و بال

تقلید جامی از نظامی نه تنها در عناوین و فصول و ابواب و اوزان است، بلکه در ترکیبات و مضامین شعری نیز اثر این تقلید، پیداست و حتی وی نیز مانند نظامی که به فرزند چهارده ساله‌اش خطاب کرده و گفته است:

ای چهارده‌ساله قرالعین

بالغ نظر علوم کونین

جامی به فرزند هفت ساله خویش به همین سبک سخن گفته است.

درست است که بعضی از آثار جامی، تقلیدی است و در این تقلید بیشتر به خمسه نظامی توجه داشته، ولی برخی از مثنویهای او همچون «سلامان و آبسال» و «سبحة الابرار» از نظر سبک و وزن، استقلال دارد. غیر از مثنوی، سایر اقسام شعر جامی، به دو قسمت تقلیدی و ابتکاری، تقسیم می‌شود. جامی دو نوع غزل دارد، یک نوع از غزلیات او، به تقلید سعدی و حافظ ساخته شده و نوع دیگر از ابتکارات طبع خود اوست و از آن جمله است ملامعاتش که در آنها استقلال و ابتکار دارد.

اینک یک نمونه از ملامعات او:

یامن بدا جمالك فی کل مابدا

بدا هزار جان گرمی ترافدا

می‌نالم از جدایی تو دم بدمد چونی

وین طرفه تر، که از تو نیم یک نفس جدا

.....

جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست

گفتیم والسلام علی تابع‌الهدی

جامی تنها به آثار شعرای بزرگ توجه نداشته، بلکه از مطالعه آثار منظوم او چنین استنباط می‌شود که وی به اشعار شعرای درجه دوم نیز توجه داشته و از آنها اقتباس

باید دانست که بعد از جامی، زبان فارسی، اصالت خود را از دست داد و لغات دخیل از عربی‌های ساختگی و ترکی و فارسی مجعول که اصل و ریشه‌ای نداشت، به زبان فارسی راه یافت. چنانکه سبک هندی پر است از این گونه لغات.

ولی جامی، آخرین شاعری است که در آثارش، این گونه الفاظ نادرست مجعول راه نیافته و از شعرای بلند طبع و پر مایه و متنوع و قوی دست زبان فارسی است.

به اندازه‌ای که از جامی اثر منظوم و منثور، مانده و در دست است، از هیچ یک از شعراء و عرفائی که در شمار نویسندگان و دانشمندان بوده‌اند، اثر نمانده است.

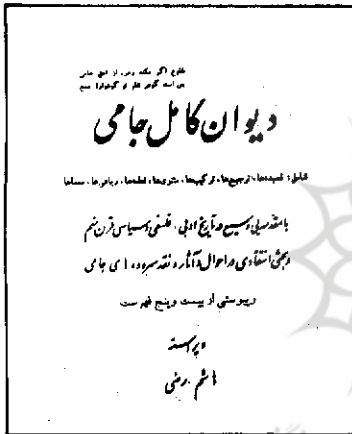
درباره شماره آثار جامی نظرات مختلفی ابراز شده، برخی تألیفات و تصنیفات او را حدود ۹۹ و بعضی ۵۴ و گروهی ۴۵ دانسته‌اند.^(۱)

کلیات جامی، مشتمل است بر غزل و مثنوی و شماره زیادی قطعه. جامی علاوه بر اینها آثاری به نثر نیز دارد که از جمله آنهاست «بهارستان» که به تقلید گلستان سعدی نوشته و مشتمل بر هشت فصل است و هر فصل را، روضه نامیده است.

جامی، نفحات الانس را در تفسیر قرآن و حدیث و تراجم احوال اولیاء نوشته است. وی آثاری نیز در باب صرف و نحو و عروض و قافیه، تألیف کرده است.

بعضی از آثار جامی، تقلیدی است و در این تقلید، بیشتر به خمسه نظامی توجه داشته است. در مقام مقایسه اشعار نظامی و جامی، باید گفت که اشعار جامی ساده‌تر و کم‌تکلف‌تر از نظامی است و دقت خیال و نازک اندیشی و قدرت طبع او را ندارد.

عرفان و معرفت را، در کتب لغت، علم و دانش معنی کرده‌اند ولی عرفان به مفهوم عام و قوف به دقایق و رموز چیز است. مقابل علم سطحی و قشری. مثلاً اگر بگویند: فلان، طبیب عارفی است، یعنی غوررس است و موی شکاف و به ظواهر نپرداخته. یا اگر بگویند: فلان، عارف سخن و سخندانی عارفی است، یعنی فقط به تقلید سطحی قائل نشده و دقایق سخن و سخندانی را فرا گرفته است.



و عرفان به مفهوم خاص: یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود، در واقع عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف ناپذیر که ارتباطی مستقیم با وجود مطلق پیدا می‌کند و در درجه اول در جان و ذات انسانی تجلی دارد و در مرتبه بعد در اعمال و رفتار آدمی. عرفان بدین معنی به قول استاد مرحوم همائی (۳) با همه مذاهب و فرق سازش دارد و دین و مذهب خاصی هم نیست که در مقابل ادیان و مذاهب دیگر، مذهبی، مستقل باشد، بلکه باید گفت: عرفان بدین معنی با همه مذاهب و فرق، سازگار است.

و تقلید کرده است، مثلاً در پایان غزلی گفته است:

جامی از آن لب، سخن آغاز کرد
شد لقبش طوطی شیرین‌مقال
یافت کمالی سخنش تا گرفت
چاشنی‌ای از سخنان کمال

نکته مهم دیگر درباره جامی، احاطه اوست به زبان عربی که در آثارش، تأثیر فراوان کرده و ملمعات او نمونه‌هایی از شاهکارهای شعری فارسی است، البته جامی در این شیوه تصرفاتی نیز کرده است هم در وزن و هم در ترکیب و هم در مضمون.

جامی بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی را در شعر ترجمه کرده، اربعین وی که ترجمه چهل حدیث از احادیث نبوی است، نمونه‌ای از آن است، او سعی کرده که معنی را مفصل تربیان کند و از این جهت شعر وی، جنبه ایجاز و اختصار ندارد.

نکته دیگر تأثیر تصوف است در شعر جامی. اصولاً جامی شاعری است صوفی‌مسلك، او اصطلاحات صوفیه را در شعر زیاد به کار برده است، در مثنویهای او نمونه‌های افکار عرفانی خوب، فراوان یافت می‌شود و این افکار را بیشتر در ضمن داستانهای کوتاه آورده و اصولاً مبحث داستانهای کوتاه در اشعار جامی و مثنویات او بسیار قابل توجه است.

بدیهی است که در این مجال نمی‌توان جزئیات را بازگفت و اصولاً ناشدنی است که دریای بی‌کران عرفان را در ظرف کوچکی بریزیم ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید
راز را گر می‌نیاری در بیان
درکها را تازه کن از قشران (۴)

«حقیقت عبادت، خشوع و خضوع و شکستگی و نیاز است که از شهود عظمت حق سبحانه و تعالی بر دل ظاهر شود و این چنین سعادت، موقوف بر محبت است و ظهور محبت موقوف بر متابعت سید اولین و آخرین...».

عرفان راه خدا و مسلک اولیاست. عرفان زدودن محبت ماسوی الله است از قلب. عرفان آزادی از خودپرستی و رهایی از زندان مادیت و مقید شدن به قید بندگی حق است.

و در واقع، عرفان، صبغه الهی بر خود زدن است.

«صبغة الله و من احسن من الله صبغة» (بقره ۱۳۸)

عارف از ماسوی الله منقطع می شود و جز خدا به چیزی نمی نگرد و به چیزی تکیه نمی کند و امر و نهی کسی جز خدا را نمی پذیرد. عارف بر آن است که یاد حقیقی حق، جان و قلب انسان را به نور هدایت روشن می کند و او را به خدا، توجه می دهد و انسان خود را در محضر خدا حس می کند و انسان را در میدان ترک گناه و اطاعت و فرمانبرداری خدا: قرار می دهد، در گناهان را به روی انسان می بندد و در انسان کرامت و شرافت و معرفت، ایجاد می کند و وجود انسان را منبع تجلی کمالات و حسنات می سازد و مشعلی از نور حق در دل آدمی روشن می کند که به تدریج حجابهای ظلمانی را از قلب انسان برطرف ساخته و آدمی را به سعادت می رساند.

عارف، عقیده دارد که یاد خدا، دل را جلا می دهد و صفا می بخشد و آن را آماده تجلیات نور الهی می سازد و به گفته قرآن

عارف با حکیم و فیلسوف، در کیفیت استدلال و راه ادراک حقائق تفاوت می کند، زیرا فیلسوف با نیروی عقل و استدلال منطقی به کشف حقایق می پردازد، ولی عارف از راه تهذیب نفس و صفای باطن، یعنی آنچه را که فیلسوف با برهان و استدلال بدان می رسد، عارف از راه کشف و شهود می بیند و سعی می کند که از طریق دل و عاطفه، حقیقت عالم را کشف کند.

عارف، عقیده دارد که از راه تهذیب نفس و تسلط بر هوا و هوس و از طریق عاطفه و قلب، انسان می تواند به مرتبای برسد که جمیع احوال، برای او یکسان باشد و از لحاظ مذهبی بلند نظر و وسیع الصدر باشد. در نزد عارف، دل نقش عمده ای دارد و به قول اوحدی در مثنوی جام جم:

عرش رحمان دل است اگر دانی
دل باقی، نه این دل فانی
دل باقی، محل نور خداست
دل فانی از این محله جداست
دل عارف محل ایمان است
جای اسلام و قالب جان است

از قول عارف شهیر شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفوی در کتاب «صفوة الصفا» (۴) نقل شده است:

«دل محل الهامات و واردات الهی است و الهامات الهی بر دل وارد می شود و فیض وارداتی که به دل می رسد، عقل از ادراک آن قاصر است...»

عرفان در نزد مسلمانان، طریقه مخصوصی است آمیخته از فلسفه و مذهب، عرفان اسلامی بی پذیرش شریعت درست نباشد. عرفان بی عبادت و عبادت بی عرفان، کم ارزش است و به قول فخرالدین (۵) علی بن حسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۳۹ هـ):

شاهان و توصیف شکارگاه و کاخ و ایوان مدح بود، تغییر یافت و به شعر فارسی، حال و شور و شوق و لطافت و معنویت بخشید.

شاعر عارف، تجارب و دریافتهای خود را به مدد الفاظ و کنایات بیان می‌کند. این است که شعر شاعر عارف نیاز به غواصی و فرورفتن در اعماق کلمات دارد و مطالعه در سطح، خواننده را به جایی نمی‌رساند و ناگزیر است که در اعماق فرو رود و به همین جهت است که در اشعار شعرای عارف، دامنه الفاظ وسعت می‌یابد و کلمات، مفاهیم سمبلیک پیدا می‌کند.

قرآن کریم، تهذیب نفس را بسیار مهم دانسته و در آیاتی از مهم‌ترین اهداف انبیاء شمرده، زیرا تمام بدبختی‌هایی که در طول تاریخ گریبان گیر بشر بوده، منشأ و مبدأ آنها، طغیان نفس و سرکشی هواهای نفسانی و آلوده بودن نفس به ردائل بوده است.

«قد افلح من زکاه، وقد خاب من دسیها»
(الشمس/ ۹، ۱۰).

و نیز قرآن مجید دستور داده است که:
«... ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله...» (ص/ ۲۶).

جامی هم تقوا و تزکیه نفس را برآموختن علم و دانش مقدم می‌داشته و می‌گفته است:
«ابتدا چراغ روشن می‌باید کرد و بعد از آن به مطالعه مشغول شد».

جامی، در سراسر مثنویهای هفتگانه خود، هدف و غرض اصلی خود را به عنوان یک معلم اخلاق و عرفان از یاد نمی‌برد و به خوانندگان، عرفان و اخلاق می‌آموزد. او در مثنوی «سبححالا برار» که در یکی از

مجید: «... ولذکر الله اکبر» (عنکبوت/ ۵۸). و در این هنگام است که قلب عارف، آینه تجلی عشق دوست می‌شود و خودی از میان می‌رود و جز دوست، چیزی نمی‌ماند.

عرفان اسلامی، چیزی است که منبع و منشأ آن، در درجه اول، قرآن است و سپس سخنان انبیاء و دیگر پیشوایان مذهبی. پس نباید از عرفان و عارف وحشت داشت، زیرا عارفان در طلب پاکی قلب و روح و روانند و در جستجوی عالی‌ترین مراحل اخلاق، و می‌خواهند خود را، متخلق به اخلاق حمیده سازند. بسیاری از عرفا، در آثار خویش، از قرآن مجید و روایات مذهبی سود جسته و بسیاری از اینان، پیروی از سنت و شریعت را توصیه کرده‌اند.

عرفان، در ادبیات ما تأثیر فراوان داشته و در تعلیم و تربیت ما و اخلاق و رسوم ما اثر کرده، انسانها را به نوع دوستی و شفقت بر دیگران و دستگیری از درماندگان توصیه کرده و آنها را به همدردی و کمک به یکدیگر تشویق و تحریص کرده است.

عرفان، در ایجاد ادبیات منظوم و منثور ما، تأثیر خاصی داشته و چون با دل و عاطفه سروکار دارد، از این‌رو شعرای عارف لطافت فکر و ذوق‌شان بیشتر از شاعرانی است که مشرب عرفان ندارند، زیرا شاعران عارف بودند که غزل عرفانی را جانشین قصیده مدحی کردند و بهترین اشعار عارفانه را در قالب مثنوی و غزل برای بیان حقائق عرفان سرودند و عشق در تغزل که جنبه شهوانی داشت، در غزل عارفانه، جنبه ملکوتی یافت و در بقای شعر فارسی مؤثر بود و موضوع شعر فارسی که پیش از ظهور شاعران عارف مسلک، غالباً مدح و ذم و وصف مجالس

که در متن و شرح آمده، برزیبایی این اثر گرانقدر افزوده است. و چون متن و شرح از دو شاعر و دو نویسنده توانا و زبردست و عالم فارسی دان می‌باشد، باید گفت که اثر مزبور، با ارزش است و کم‌نظیر.

مثنوی «سلسله‌الذهب» جامی مشتمل بر سه دفتر است. در دفتر اول جامی سعی کرده که اندیشه‌های عرفانی خود را، در لباس شعر و نظم باز گوید و عظمت و شکوه و جلال خداوندی را نشان دهد.

در برخی از داستانهای این مثنوی، جامی شخصیت موسی را برای ما مجسم می‌کند و برای او یک سلسله صفات اخلاقی خوب همچون فروتنی و حلم و تحمل، برمی‌شمارد و با این تمثیل‌ها نشان داده که آن کس که فروتنی کند، در کار خود پیشرفت خواهد کرد.

این مثنوی در بحر خفیف برون «فاعلاتن مفاعلن فعلن» می‌باشد.

در این مثنوی، جامی حقائق عرفانی را بیان کرده و مباحث عالی‌ه عرفانی و اخلاقی را با آیات و احادیث ذکر نموده و گه گاه به تمثیلات و حکایات نیز آمیخته است.

آغاز این مثنوی چنین است:

له الحمد قبل کل کلام

بصفات الجلال والاكرام

دفتر دوم مثنوی «سلسله‌الذهب» در بیان عوالم عشق روحانی می‌باشد و در هر مبحث، حجیت‌الهی و عشق معنوی را باز گفته و گه گاه از سرگذشت عارفان بزرگ سخن گفته و به آیات قرآنی و احادیث نبوی استناد کرده است.

جامی در دفتر سوم مثنوی «سلسله‌الذهب» به ستایش عدل و داد پرداخته و

اوزان بحر رمل است و وزن آن «فاعلاتن فعلاتن فعلن» می‌باشد، از تربیت انسانها و تهذیب روح و فکر مردم غفلت نورزیده و مسائل عرفانی و اخلاقی را ضمن حکایات و تمثیلات فراوان بیان کرده و در واقع بر آن است که:

باشد اندر صورت هر قصای

خرده بینان را ز معنی حصای

در خلال حکایات، عقاید فلسفی و عرفانی خود را بیان کرده و در موارد مختلف، غیر مستقیم به تعلیم پرداخته است.

جامی نکات عرفانی را تنها در شعر نگفته، بلکه در کتب نثری خود نیز مسائل عرفانی را طرح کرده است. «اشعاع‌اللمعات» جامی که شرحی است بر «لمعات» عراقی - شاعر قرن هفتم هجری و متوفی به سال ۶۸۸ هجری - از متون زیبا و موجز و در عین حال عمیق و علمی عرفان است.

لمعات عراقی که ۲۸ لمعه دارد و با چند جمله مسجع و متوازن عربی آغاز می‌شود، در نهایت ایجاز و زیبایی است و عراقی در این اثر، دقائق عرفانی را با بیان رمزی و سمبولیک، باز گفته است. و جامی آن را شرح کرده و اشارات عرفانی آن را بیان نموده است. و چون جامی در عرفان، پیرو مسلکی است که شیخ محی‌الدین ابن‌العربی آن را وضع کرده، از این رو آثار و کلمات شیخ و شاگردان او را جامی، شرح کرده، همچون کتاب «نقد النصوص در شرح فصوص» و «اشعاع‌اللمعات» در شرح «لمعات».^(۶)

«اشعاع‌اللمعات» جامی، از بهترین کتب فارسی است در نثر عرفانی، زیرا نثر آن بالنسبه ساده و روان است و اشعار فراوانی

خویش قرارداداده، ابن عربی است که در کتاب «فصوص الحکم»^{*} با استناد به آیات و احادیث و از طریق تأویل و تفسیر به اثبات و شرح عقائد خود پرداخته است.

ابن عربی حقیقت وجود را دارای دو جهت دانسته: یکی حق و دیگری ما سواى حق و به تعبیر دیگر: خدا و جهان.

به اعتقاد وی عالم نسبت به خدامثل سایه‌ای است که تابع شخص است. در واقع عالم، سایه خداست و می‌توان گفت که «حقیقت وجود واحد است نه متعدد و مراد از این حقیقت، ذات حق است که ساحت قدس او از شائبه کثرت و تعدد منزّه است» (۷) جامی هم به وحدت وجود، اعتقاد دارد و در واقع پیرو عرفان و وحدت وجود ابن عربی است.

کیست آدم؟ عکس نور لم یزل
چیست عالم؟ موج بحر لایزال
عکس را کی باشد از نور انقطاع
موج را چون باشد از بحر. انفعال

جامی با استفاده از آیه: «...فاینما تولوا فاقم وجهه الیه» (بقره/۱۱۵) چنین استدلال کرده و سروده است:

از نبی اینما تولوا خوان
ثم وجه اللّٰه متّمم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری
تا حق بندگیش بگذاری
وجه حق کان بود حقیقت او
باشد آن جا به سوی او کن رو

* فصوص الحکم، بنا به نوشته استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب به بیست و هفت «فص» تقسیم شده و در هر فص، شرح حال یکی از پیامبران که نمودار انسانهای کامل هستند و به شیوه خود خدا را شناخته‌اند، می‌باشد. (ارزش میراث صو فیه، ص ۱۱۵)

از نصیحت سلاطین باز نایستاده است. مثنوی «سلمان و ابسال» جامی به صورت تمثیل عرفانی و سبک قصه در قصه در بحر رمل مسدس مقصور بر وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» به نظم درآمده است.

شیوه مزبور در ادب فارسی سابقه دارد، در آثار شعری، مثنوی حدیقه سنائی و مثنوی منطق الطیر عطار و مثنوی مولانا-مولوی رومی نیز چنین است و همگی در حوزه شعر تمثیلی عرفانی قرار دارند.

مثنوی «سلمان و ابسال» جامی با آن که گاه به اطناب سخن گفته شده و ملال آور می‌شود، لیکن از لطف و گیرایی نیز بی بهره نمی‌باشد.

در خلال حکایات این مثنوی، جامی، عقائد عرفانی خود را به شکل غیر مستقیم آموزش می‌دهد. در ابتدای داستان، جامی به مسأله وحدت وجود و تجلیات ذات حق در عالم آفرینش می‌پردازد. و وحدت وجود را به سادگی تشریح می‌کند و اعتقاد دارد که وجود واقعی و حقیقی خداست. و تمام عالم بازتاب و سایه‌ای از این وجود حقیقی هستند.

از تو بر عالم فتاده سایه‌ای
خوبرویان را شده سرمایه‌ای
عاشقان افتاده آن سایه‌اند
مانده در سودا از آن سرمایه‌اند
تاز لیلی سز حسنت سرنزد
عشق او آتش به مجنون در نزد

گفت و گوی حسن و عشق از تست وبس
عاشق و معشوق نبود جز تو کس

در میان عارفان مسلمان، این عقیده کم‌وبیش وجود داشته و نخستین کسی که وحدت وجود را اساس و پایه تعلیمات

هیچ جا را نکرد استثناء

پس بود عین حق عیان همه جا

آری! غفلت دل از چیزهایی است که
زیان بار است، قلبی که غافل از دستورات
الهی باشد، دور از خدا خواهد بود.

علوم مادی و ظاهری نمی‌تواند قلب را
بیدار کند و جان را صفا دهد، کار علوم
ظاهری، آگاهی قلب و دل و جان نیست و
اگر علوم مادی می‌توانست چنین کاری
بکند، می‌بایست تاکنون بدبختی جوامع
از میان می‌رفت، متأسفانه علوم مادی
توانسته بر قدرت زورمداران بیفزاید و آنان
را به سبعیت نزدیک‌تر کند.

قرآن مجید، به آنان که قلب بیدار ندارند
و از حقایق بدور هستند، اشاره کرده و گفته
است، برآنان شیطان چیره شده و یا خدا را
فراموش کرده‌اند و آنان جزء حزب شیطان
می‌باشند.

«استحوذ علیهم الشیطان فانساهم
ذکر الله، اولئک حزب الشیطان الا ان
حزب الشیطان هم الخاسرون». (مجادله/۱۹)
آری! غفلت از خدا و بی‌توجهی به آخرت
و فراموشی از حقایق و دوری از صفات عالی
انسانی، انسان را از سعادت دور خواهد
کرد.

مثنوی «تحفقا لا حرار» جامی در بحر
سریع است بر وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن»
و جنبه تعلیمی دارد و بسه اسلوب
«مخزن الاسرار» نظامی است.

این عارف روشن ضمیر نیکو محضر،
بارویی گشاده و کلامی دل‌نشین به
شاگردانش و بنه تمام انسانها، درس
خداشناسی و انسان‌دوستی می‌دهد
و آموختن دانش را بر هر چیز مقدم
می‌شمرد.

جامی همچون بسیاری از عرفا، هدف
اصلی از طی مراحل تربیتی عرفانی یا سیر
منازل سلوک را که از «توبه» آغاز و به
«فنا» پایان می‌یابد، وصول به ذات حق
دانسته که غایت آمال هر عارفی است.

او برای دست‌یافتن و رسیدن بدین
هدف، طلب و اشتیاق را ضروری دانسته و
این همان چیزی است که از آن به عشق و
محبت الهی تعبیر می‌کنند و نهایت عشق،
استغراق تام و فنای کامل عاشق در وجود
معشوق می‌باشد.

عارف عقیده دارد که بزرگ‌ترین لطف و
برترین موهبت که خداوند به انسان، ارزانی
داشته، قلب پاک و زوده از زنگار است. دل
که جایگاه تجلی عشق است، طالب راه
حقیقت و سالک وادی طریقت، آن‌گاه به سر
منزل مقصود خواهد رسید که آینه دل را، از
زنگار پاک کند و به جز خدا به چیز دیگری
نیندیشد.

جامی، دل عارف را جایگاه انوار حق
می‌داند و عقیده دارد که تا آدمی، خانه دل
را که قرارگاه عشق خداست از زشتیها پاک
نگرداند و آن را با آب صفا نزداید نور الهی بر
آینه قلبش نخواهد تابید. نور حق بر دل
عارفی می‌تابد که دلش چون آینه پاک و
عاری از زنگار باشد. دل گنجینه اسرار و
جلوه‌گاه انوار حق می‌باشد، این دل است که
بروجود انسان حکومت می‌کند و تا انسان،
دل را از لوث آلودگیها، پاک و منزّه نسازد،
هرگز توفیق و شایستگی درک عشق خدا را
نخواهد یافت.

تاچ سر جمله درهاست علم
 قفل گشای همه درهاست علم
 در طلب علم کمر چُست کن
 دستزاشغال دگر سست کن

جامی در خلال برخی از داستانهای
 مثنوی «تحفة الاحرار» به نکوهش صفات
 نکوهیده پرداخته است، مثلاً او تقلید
 کور کورانه و پیروی کردن نابخردانه از
 دیگران را در ضمن داستان زاغ و کبک
 بخوبی بیان نموده است:

زاغ چو دید آن ره و رفتار اوی
 وان روش و جنبش هموار اوی
 با دلی از دور گرفتار اوی
 رفت به شاگردی رفتار اوی
 باز کشید از روش خویش پای
 در پی آن کرده به تقلید جای
 کرده فرامش ره و رفتار خویش
 ماند فرامت زده از کار خویش (۸)

جامی در مثنوی «تحفة الاحرار» آن جا
 که می‌خواهد از ترک هستی، در مقام
 حضور سخن بگوید و جمعیت باطن را بازگو
 کند، حکایت بیرون آوردن پیکان را از بدن
 مبارک علی (ع) به تمثیل به نظم درآورده
 و گفته است:

شیر خدا شاه ولایت علی
 صیقلی شرک خفی و جلی
 روز احد چون صف هبجا گرفت
 تیر مخالف به تنش جا گرفت

.....

روی عبادت، سوی محراب کرد
 پشت به درد سر اصحاب کرد
 خنجر الماس بدو آختند
 چاک به تن چون گلش انداختند

....

گل گل خونش به مصلی چکید
 گشت چو فارغ ز نماز آن بدید
 صورت حالش چو نمودند باز
 گفت که سوگند به دانای راز

کز الم تیغ ندارم خبر
 گر چه زمن نیست خیردارتر (۹)

بی‌نیازی و عزت نفس از بسیاری اشعار
 جامی استنباط می‌شود، او در قطعه زیر،
 استغناء و بی‌نیازی را ستوده است:

به دندان رخنه در پولاد کردن
 به ناخن راه در خارا بریدن
 فرو رفتن به آتشدان نگون سار
 به پلک دیده آتش پاره چیدن
 به فرق سر نهادن صد شتر بار
 ز مشرق، جانب مغرب دویدن
 بسی بر جامی آسان‌تر نماید
 که بار منت دونان کشیدن (۱۰)

جامی در مثنوی «خردنامه اسکندری» نیز
 چنین سروده است:

طلب راه، نمی‌گویم انکار کن
 طلب کن و لیکن به هنجار کن
 به مردار جویی چو کرکس مباح
 گرفتار هر ناکس و کس مباح
 پی لقمه چون سگ تملق مکن
 به فتراک دونان تملق مکن
 رهان گردن از بار غل طمع
 فشان دامن از خار ذل طمع (۱۱)

خلوص نیت و پاکدلی در فرهنگ
 اسلامی و بویژه در آیات قرآنی، به وضوح
 مشاهده می‌شود.

قرآن گفته است: «فاسجدوا لله واعبدوا»
 (النجم/۶۲)

یعنی: سجده کنید فقط برای خدا و او را
 بپرستید. یعنی نیت شما پاک و خالص
 باشد، همان نیت پاکی که خاندان طهارت و
 عصمت به یتیم و اسیر و مسکین، گفتند:

«انما نطعمکم لوجه‌الله لانریدمنکم جزاء»
 ولاشکوراً (انسان/۹).

یعنی: ما شما را فقط برای رضای خدا

این نیت پاک امیر مومنان و امام عارفان است که می‌گوید:

«ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک و لکن وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک».

یعنی خداوند! ترا نه از ترس آتش دوزخت و نه به خاطر طمع در بهشتت، عبادت می‌کنم، بلکه ترا اهل این یافتم که باید عبادت شوی، پس ترا عبادت می‌کنم.

اطعام کردیم و از شما پاداش و سپاس نمی‌خواهیم.

خلوص نیت و صفای باطن در دستورات اسلامی فراوان هست.

«ایاک و خبت الطویة و افساد السنیة و رکوب الدنیة و غرور الامنیة»

یعنی: از آلودگی باطن و فاسد کردن نیت و فرومایگی و مسرور شدن به آرزو بپرهیز.

یادداشتها:

جلد) شه‌ریور ۱۳۵۶ از انتشارات بسنیاد نیکوکاران نوریان، ج ۲، ص ۶۲۸.

۶- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: علی اصغر حکمت، جامی، انتشارات توس، تابستان ۱۳۶۳، ص ۱۴۴.

۷- محمد اسمعیل مبلغ، جامی و ابن عربی از نشریات انجمن جامی، کابل، عقرب ۱۳۴۳، ص ۷۲.

۸- مثنوی تحفلاً لحرار، به نقل از تاریخ ادبیات، دکتر صفا، ج ۴، ص ۳۶۷.

۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: علی اصغر حکمت، جامی، ص ۱۴۱.

۱۰- مقدمه دیوان، ص ۱۸۵.

۱۱- همان مأخذ، ص ۱۸۶.

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مقدمه دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز، ص ۱۱۹.

۲- مثنوی مولانا، دفتر پنجم، چاپ کلاله خاور، ص ۲۷۹.

۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: سخنرانیهای مرزهای دانش، استاد جلال‌الدین همائی، نیمه اول سال ۱۳۳۹ ه. ش، ص ۲۶.

۴- صفوة الصفا، چاپ بمبئی، ص ۱۷۶.

۵- مولانا فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، رشحات عین‌الحیات، با مقدمه و تصحیحات و حواشی و تعلیقات دکتر علی اصغر معینیان (۲)

